آثار اقتصادیِ جایگزینی نظام مشارکت به‌جای نظام بهره

سیّد عبّاس موسویان

چکیده

دین اسلام همانند دیگر ادیان الاهی با ظالمانه خواندن قرض ربوی، از یک سو به مبارزهٔ با آن پرداخته و درصدد ریشه‌کن کردن آن برآمده است و از سوی دیگر، برای تأمین مالی نیازهای مصرفی، راه‌هایی چون انفاق، وقف، قرض‌الحسنه و فروش نسیه، و برای تأمین نیازهای سرمایه‌گذاری، راه‌هایی چون مشارکت، مضاربه، مزارعه، مساقات، فروش نسیه و سلف را جایگزین کرده است. این مقاله، به بررسی آثار اقتصادی جایگزینی یکی از این راه‌ها (مشارکت) می‌پردازد.

در نظام مشارکت که انواعی دارد، صاحب پس‌انداز به جای دادن قرض و گرفتن بهره، کل یا بخشی از سرمایهٔ موردنیاز مؤسّسهٔ اقتصادی را تأمین می‌کند و بر اساس توافق با کارفرما، در سود و زیان آن شریک می‌شود.

این مقاله، بازتاب جایگزینی نظام مشارکت به‌جای نظام بهره بر متغیّرهایی چون پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، تولید، اشتغال، سطح عمومی قیمت‌ها، توزیع درآمدها، و رفاه عمومی را تجزیه و تحلیل می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که با حذف بهره و جایگزینی مشارکت، نه‌تنها مشکل اساسی در اقتصاد رخ نمی‌دهد، بلکه همهٔ متغیّرهای اساسی، وضعیّت بهتری خواهند داشت.

از زمان‌های کهن، حوادث گوناگون، برنامهٔ زندگی مردم را مختل کرده، آنان را از دستیابی به نیازمندی‌های زندگی باز می‌داشت. فکر ذخیره‌سازی و پس‌انداز برای دوره‌های سخت اقتصادی، تا حدّی می‌توانست بخشی از نگرانی‌ها و اضطراب‌ها را کاهش دهد؛ ولی کافی نبود تا این که رفتار قرض، به عرصهٔ روابط اقتصادی جوامع راه یافت. بدین ترتیب، قرض‌کننده می‌توانست با استفاده از مازاد تولید و درآمد دیگران، مشکلات موقّت خود را حل کند؛ چنان که قرض‌دهنده با دادن قرض، افزون بر حفظ دارایی‌ها از

سرقت و فساد، هزینهٔ نگهداری آن‌ها را نیز به گیرندهٔ قرض منتقل می‌کرد. پدیدهٔ قرض که توانسته بود مشکل هر دو گروه را حل کند، در سایهٔ آزمندی انسان، به‌تدریج رنگ خیرخواهانهٔ خود را از دست داد و صاحبان پس‌انداز دریافتند که در برابر اعطای قرض می‌توانند زیاده‌ای به نام ربا (بهره) بگیرند.

پیدایش پول‌های فلزی و کاغذی که اندوختن آن‌ها هزینه‌ای بسیار اندک داشت، قدرت چانه‌زنی قرض‌دهندگان را بالا برد؛ به گونه‌ای که جز با درصدهای بالا، حاضر به قرض دادن نبودند؛ چنان‌که تکامل شیوه‌های تولید و پیدایش جایگاهی برای عامل سرمایه در کنار عامل کار، عرصهٔ جدیدی را برای رفتار قرض پدید آورد. کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانانی که برای فعّالیت‌های اقتصادی سرمایهٔ کافی نداشتند، به صاحبان پس‌انداز روی آوردند و بدین ترتیب در کنار قرض‌های مصرفی، قرض‌های تولیدی و تجاری نیز شکل گرفت. در عصر حاضر، گسترش نیازهای مصرفی و سرمایه‌گذاری از یک سو، و رشد پس‌اندازهای صاحبان سرمایه‌های نقدی از سوی دیگر و پیدا شدن مؤسسات مالی مدرن و ابداع انواع پول‌های اعتباری از جهت دیگر، پدیدهٔ «قرض با بهره» را از جهت ابزارها و روش‌ها، پیچیده‌تر و کامل‌تر کرد؛ به‌طوری که امروزه، انواعی از عملیات اعتباری بانکی و اوراق قرضهٔ مبتنی بر نظام قرض با بهره در جهان شکل گرفته، بازارهای پول و سرمایه را سازماندهی می‌کند. همزمان با قرض‌های ربوی سرمایه‌گذاری، رفتار دیگری تحت عنوان مشارکت صاحبان سرمایه و مشارکت صاحب سرمایه با صاحب کار اقتصادی در عرصهٔ حیات بشری پدید آمد و همپای قرض با بهره رشد کرد. برای آن ابزارهای نوی پدیدار شد که اوراق سهام و اوراق مشارکت سرمایه‌گذاری و تا حدودی، شرکت‌های سرمایه‌گذاری از مصادیق آن به شمار می‌آیند.

اسلام، از یک سو همانند دیگر ادیان الاهی با ظالمانه خواندن قرض ربوی، به شدّت با آن مبارزه کرد و درصدد ریشه‌کن ساختن آن برآمد و از سوی دیگر برای تأمین مالی نیازهای مصرفی و سرمایه‌گذاری، راه‌هایی را پیشنهاد یا امضا کرد. اسلام برای تأمین «نیازهای مصرفی»، راه‌های «انفاق، قرض‌الحسنه، فروش نسیه»، و برای تأمین «نیازهای سرمایه‌گذاری»، راه‌های مشارکت (شرکت، مضاربه، مزارعه و مساقات) و در مواردی، «بیع نسیه و سلف» را جایگزین ساخت که هر یک از آن‌ها نیازمند شرح و توضیح

جداگانه است. در این مقاله به بررسی یکی از راه‌ها یعنی مشارکت می‌پردازیم.

در نظام مشارکت که انواع گوناگونی دارد، صاحب پس‌انداز به جای دادن قرض و گرفتن بهره‌ای ثابت و از پیش تعیین شده، کل یا بخشی از سرمایهٔ مورد نیاز مؤسسهٔ اقتصادی را تأمین کرده، بر اساس توافقی با کارفرما، در سود و زیان آن شریک می‌شود و در پایان هر دورهٔ مالی، پس از کسر هزینه‌ها، سود به دست آمده بر حسب نسبت‌هایی که در قرارداد توافق شده، بین صاحب سرمایه و عامل اقتصادی (کارفرما) تقسیم می‌شود. این نظام می‌تواند در شکل سادهٔ دو یا چند نفر شریک در مؤسسهٔ اقتصادی کوچکی نمایان شود و می‌تواند در قالب شرکت‌های سهامی عام در سطح گسترده مطرح باشد. از سوی دیگر، این نظام می‌تواند به‌صورت مستقیم و با مشارکت صاحبان سرمایه شکل گیرد؛ چنان می‌تواند از طریق واسطه‌های مالی چون بانک‌های عمومی، تخصصی، و شرکت‌های سرمایه‌گذاری سازماندهی شود.[1]

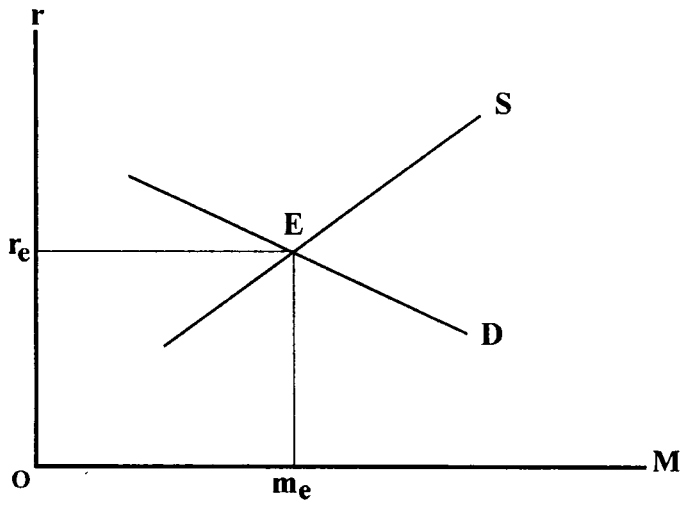
این مقاله با مقایسهٔ نظام مشارکت و نظام بهره، مزایای جایگزینی نظام مشارکت به‌جای نظام بهره و آثار اقتصادی آن را بیان می‌کند؛ سپس به نقد و بررسی انتقادهای مطرح شده بر نظام مشارکت، و پاسخگویی به آن‌ها می‌پردازد.

به عبارت دیگر، در این مقاله، بازتاب جایگزینی نظام مشارکت به‌جای نظام بهره بر متغیرهایی چون پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، تولید، اشتغال، سطح عمومی قیمت‌ها، توزیع درآمدها، و رفاه عمومی تجزیه و تحلیل می‌شود.

مزایای جایگزینی نظام مشارکت

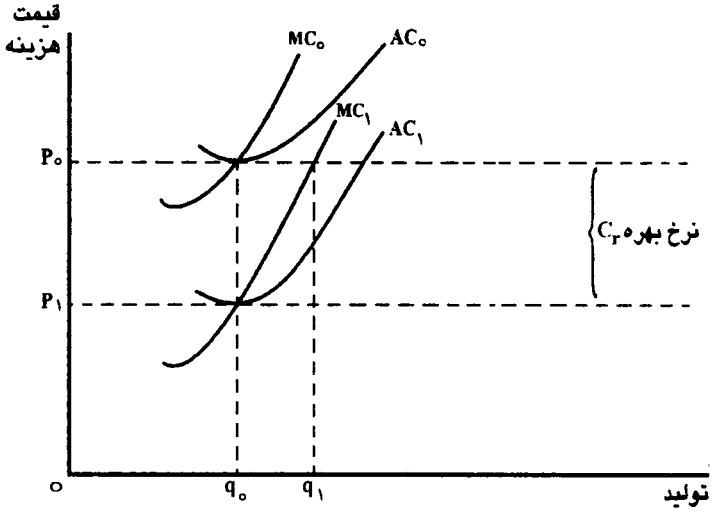
۱. کاهش هزینه‌های تولید

از دیدگاه اقتصاد خُرد، تولیدکننده همیشه درپی حداکثر کردن سود اقتصادی است و سود، ما به التفاوت درآمد کل و هزینهٔ کل به شمار می‌رود. این سود، هنگامی به حداکثر می‌رسد که قیمت محصول، با هزینهٔ نهایی برابر باشد $P=MC$. حال اگر پروسهٔ تولید را بلند مدّت فرض کنیم، یکی از اقلام تشکیل دهندهٔ هزینهٔ نهایی (MC)، نرخ بهره است که تولیدکننده به‌ازای هر واحد اضافی می‌پردازد. این نرخ بهره، طبق نمودار شمارهٔ ۱ به‌دست می‌آید.



نمودار (۱)

این نمودار، نرخ بهرهٔ تعادلی در نظام بهره را براساس الگوی کینز یا نـئوکلاسیک‌ها نشان می‌دهد. اگر منحنی S و D به‌ترتیب، منحنی عرضه و تقاضای پول باشد، نمودار بازار پول بر اساس نظریّهٔ رجحان نقدینگی کینز را نشان می‌دهد، و اگر کلّ وجوه عرضه شده و کلّ وجوه تقاضا شده برای استقراض باشد، الگوی وجوه استقراض نئوکلاسیک‌ها را می‌نمایاند. محل تقاطع منحنی S و D، نرخ بهرهٔ تعادلی (r_e) را مشخّص می‌سازد. حال اگر تولیدکننده با استفاده از وام دریافتی که به ازای آن، نرخ ثابت و معیّنی را می‌پردازد، وارد تولید کالا شود، هزینه‌های تولیدی او به میزانی که بهره می‌پردازد، بالاتر خواهد رفت؛ در صورتی که اگر به جای نظام بهره، از «نظام مشارکت» استفاده کـند، ایـن بـخش از هزینه‌ها حذف شده، در نتیجه تمام توابع هزینه به همان اندازه (C_T) کاهش می‌یابد؛ زیرا صاحب سرمایه در نظام مشارکت، بخشی از سود را می‌برد و مانند مالیات بر سود، جـزو هزینه‌ها نمی‌آید. این مطلب را می‌توان در نمودار شمارهٔ ۲ مشاهده کرد. مطابق نمودار، هزینهٔ نهایی ($MC_۱$) و متوسط ($AC_۱$) تولیدکنندهٔ نظام مشارکت در هر سطحی از تولید، از تـولیدکنندهٔ نـظام بـهره ($MC_۰$ و $AC_۰$) پـایین‌تر است و اثـر آن در دو مسألهٔ مـهم پدیدار می‌شود.



نمودار (۲)

۱. تولیدکنندهٔ نظام مشارکت در سطح قیمت P_0 می‌تواند تولید خود را تا سطح q_1 افزایش دهد؛ در حالی که چنین امکانی برای تولیدکنندهٔ نظام بهره وجود ندارد.

۲. اگر قیمت بازار برای کالای مورد نظر به عللی، کاهش یابد و از سطح P_0 به P_1 برسد، تعطیلی برای تولیدکنندهٔ نظام بهره اجتناب‌ناپذیر است؛ در حالی که تولیدکنندهٔ نظام مشارکت می‌تواند تا قیمت P_1 به تولید ادامه دهد.

این توضیح لازم است که تحلیل پیشین بر اساس هزینه‌های تحقّق یافته است، نه بر اساس هزینهٔ فرصت؛ چرا که هزینه‌های فرصت، به نوع نظام اقتصادی ارتباطی ندارد و امکان مقایسهٔ دو نظام در آن‌ها نیست. به عبارت دیگر، برای تصمیم به سرمایه‌گذاری، ملاک، هزینه‌های فرصت است و چه بسا در نظام مشارکت نیز عامل سرمایه، هزینهٔ فرصتی معادل نرخ بهره داشته باشد و از این جهت نظام مشارکت، هیچ‌گونه برتری بر نظام بهره ندارد؛ امّا در مقام عمل، هزینهٔ تحقّق یافتهٔ نظام مشارکت پایین بوده، در نتیجه، در عرصهٔ اقتصاد واقعی به ویژه در مقام رقابت، از جهت مقدار تولید و قیمت فروش، انعطاف بیش‌تری دارد و استوارتر خواهد بود.

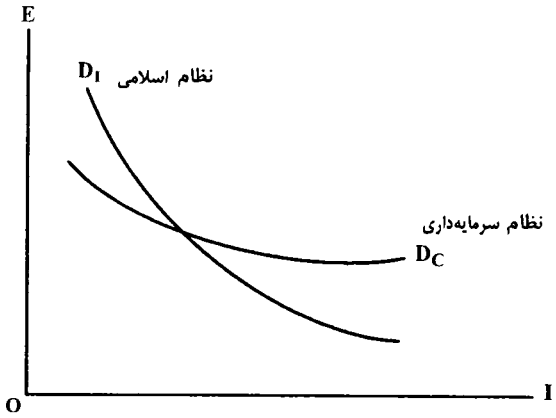
۲. افزایش سرمایه‌گذاری

گذشته از کاهش هزینهٔ تولید که امکان افزایش تولید و سرمایه‌گذاری را برای

تولیدکننده فراهم می‌آورد، عوامل دیگری نیز در افزایش سرمایه‌گذاری در نظام مشارکت مؤثّرند که برخی از آن‌ها چنین است:

یک. برداشته شدن حدّ سرمایه‌گذاری: در نظام بهره چه در الگوی کینز و چه در الگوی نئوکلاسیک‌ها، سرمایه‌گذاری تا جایی صورت می‌گیرد که نرخ بازده نهایی سرمایه، با نرخ بهره مساوی شود؛ بنابراین، در نظام سرمایه‌داری، نرخ بهره، تعیین‌کنندهٔ حدّ سرمایه‌گذاری است؛ برای مثال اگر نرخ بهره برابر ده‌درصد باشد، طرح‌هایی با بازدهی کم‌تر از ده درصد، هرگز برای سرمایه‌گذاری برگزیده نمی‌شوند؛ امّا با حذف بهره، دیگر متغیّر برون‌زایی به نام بهره وجود ندارد تا حدّ سرمایه‌گذاری را تعیین کند؛ در نتیجه، سرمایه‌گذاری تا جایی که بازده مثبت وجود دارد می‌تواند افزایش یابد؛[۲] البتّه این بدان معنا نیست که هر طرح دارای بازده مثبت برای سرمایه‌گذاری برگزیده می‌شود؛ بلکه در مقام گزینش (در فرض کمبود سرمایه) بالاترین بازده‌ها انتخاب می‌شوند.

دو. کاهش نااطمینانی: عامل دیگری که تقاضای سرمایه‌گذاری را در نظام مشارکت افزایش می‌دهد، کاهش خطرهای سرمایه‌گذاری است. تولیدکنندهٔ بخش کشاورزی و صنعت، همیشه نگران بروز مشکلات پیش‌بینی نشده است. تغییرات آب و هوا، وقوع حوادث غیرمترقبه، به کارگیری شیوه‌های جدید تولید، تغییر سلیقهٔ مصرف‌کنندگان، وارد شدن کالاهای جانشین، تغییرات سیاست‌های گمرکی و ده‌ها عامل دیگر، خطرهایی هستند که همه در نظام سرمایه‌داری متوجّه سرمایه‌گذار می‌شوند و بر وام‌دهنده هیچ تأثیری ندارند؛ بدین‌سبب تولیدکنندگان، برای این خطرها افزون بر نرخ بهرهٔ وام‌ها، درصدی را نیز در نظر می‌گیرند و چنان که بازده طرح‌ها از مجموع نرخ بهره و پیش‌بینی نرخ خطر بیش‌تر باشد، سرمایه‌گذاری می‌کنند. در اقتصاد اسلامی که صاحبان پس‌انداز به مشارکت با متقاضیان (تولیدکنندگان) می‌پردازند و در عواقب فعالیت‌های اقتصادی سهیم می‌شوند، پیامدهای احتمالی خطرهای یادشده، به طور قهری بین هر دو طرف تقسیم می‌شود؛ بنابراین، چون سهم تولیدکننده در تحمّل خسارت ناشی از خطرهای یادشده، کم‌تر می‌شود، تقاضای او برای سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد. اگر مقدار تقاضا برای سرمایه‌گذاری (I) را با توجّه به میزان ریسک (E) ترسیم کنیم، نمودار شمارهٔ ۳ را خواهیم داشت؛ یعنی در نظام سرمایه‌داری حسّاسیّت بسیاری دربارهٔ عامل ریسک و نااطمینانی وجود دارد.[۳]



نمودار (۳)

مسأله کاهش نااطمینانی برای سرمایه‌گذار، آثار فراوانی در اقتصاد دارد:

اوّلاً از عمیق‌تر شدن آن در دوره‌های رکود جلوگیری می‌کند. در این دوره‌ها به دلیل احتمال ورشکستگی، مؤسسات برای تقاضای سرمایه‌گذاری تمایلی ندارند. سیاست‌های پولی هم در اقتصاد سرمایه‌داری در وضعیّت تورّمی تا حدّی خوب عمل می‌کند؛ ولی در حالت رکود، کارایی چندانی ندارد؛ یعنی هر قدر نرخ بهره پایین بیاید، ترس از ورشکستگی، مانع حرکت تولیدکننده می‌شود؛ به خلاف نظام اسلامی که در آن، صاحب سرمایه خود را در کنار مؤسسهٔ تولیدی و شریک او می‌داند؛ بنابراین، دست او را گرفته، به او اطمینان می‌دهد. به تعبیر یکی از استادان، این دو نظام، مانند آن دو پدری هستند که در شب تاریک، یکی به فرزند خود می‌گوید: «نترس برو»، و دیگری دست فرزندش را گرفته، می‌گوید: «نترس بیا برویم».

ثانیاً نظام مشارکت، راه را برای طرح‌های بزرگ که بطور معمول، آسیب‌پذیرترند و شکست آن‌ها نیز هزینهٔ بالایی دارد، هموار کرده، زمینه برای فعّالیت‌های سنگین و بلندمدّت فراهم می‌آید.

سه. افزایش وجوه عرضه شده: در نظام بهره، صاحبان پس‌انداز و مؤسّسات پولی، گرفتن بهره و رباخواری را به کارهای سرمایه‌گذاری ترجیح می‌دهند؛ زیرا وام‌گیرنده چه سود ببرد و چه زیان کند، سودِ وام‌دهنده (بهرهٔ وام) تضمین شده است و این باعث می‌شود که اوّلاً وام‌ها به فعّالیت‌های کوتاه‌مدّت اختصاص یابد تا در صورت افزایش نرخ بهره

بتوانند از آن دوباره استفاده کنند. ثانیاً در مواقعی که نرخ بهره پایین است، قسمتی از پس‌اندازها راکد می‌ماند و به جای وارد شدن در جریان تولید، راهی بازارهای پولی و سفته‌بازی می‌شود؛ به طوری که طی سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۷ در کشور امریکا، بیش از یک سوم تغییرات حجم پول به بازارهای پولی غیرمولّد وارد شده و کم‌تر از دو سوم آن به سرمایه تبدیل گشته است.[۴]

در نظام اسلامی، با تحریم ربا، بازار پول و بازار وام حذف شده، دیگر زمینه‌هایی برای اختصاص پس‌انداز به ربا و سفته‌بازی وجود نخواهد داشت و یگانه راه برای کسانی که قصد کسب درآمد از پس‌اندازهایشان دارند، مشارکت با تولیدکنندگان در فعّالیت‌های سرمایه‌گذاری است؛ در غیر این صورت، هیچ مازادی به پس‌انداز آن‌ها تعلّق نمی‌گیرد. این امر سبب می‌شود همه وجوهی که پیش‌تر صرف وام‌دادن یا کارهای سفته‌بازی می‌شد، اکنون به سرمایه‌گذاران عرضه شود؛ در نتیجه، وجوه عرضه شده برای سرمایه‌گذاری در کلّ اقتصاد افزایش می‌یابد.[۵]

۳. افزایش تولید و عرضه کل

کاهش هزینه‌های تولید و افزایش حجم سرمایه‌گذاری، آثار مثبت بسیاری در اقتصاد دارد. یکی از آن‌ها افزایش تولید کل در جامعه است؛ به ویژه با توجّه به این‌که در نظام مشارکت به دلیل شریک‌بودن صاحبان پس‌انداز در مؤسسهٔ اقتصادی، تمام نیروهای جامعه برای تخصیص بهتر منابع بسیج می‌شوند به این معنا که در نظام بهره، صاحب پس‌انداز به چگونگی استفادهٔ تولیدکننده از وام گرفته شده توجّه ندارد؛ به همین سبب این امکان وجود دارد که تولیدکننده، آن را در زمینه‌هایی که توجیه اقتصادی ندارد، به کار گیرد؛ در حالی که در نظام مشارکت، به دلیل شرکت صاحب پس‌انداز، با هم‌فکری دو طرف، سرمایه باید در فعّالیتی به کار گرفته شود که از جهت اقتصادی کارایی داشته باشد و این در کلّ اقتصاد، باعث بهترشدن تخصیص منابع و در نهایت، موجب افزایش تولید کل و عرضهٔ کل در اقتصاد می‌شود.[۶]

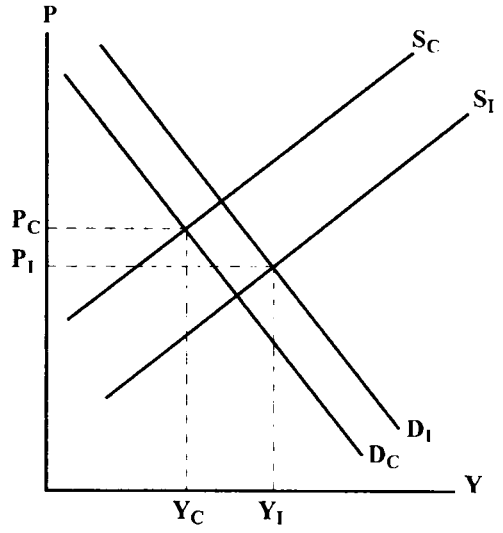
۴. بالا رفتن سطح اشتغال

دومین اثر اقتصادی افزایش سرمایه‌گذاری که در حقیقت بر افزایش تولید پیشی دارد، افزایش اشتغال نهاده‌های تولیدی است. در پی افزایش تقاضای سرمایه‌گذاری، زمینه

برای فعّال شدن دیگر منابع تولید مثل زمین، مواد اوّلیه، نیروی انسانی و ... کـه بـدون استفاده مانده بودند، فراهم می‌آید؛ در نتیجه، اقتصاد با آهنگ سریع‌تری به سمت اشتغال کامل گام برمی‌دارد.

۵. کاهش سطح عمومی قیمت‌ها

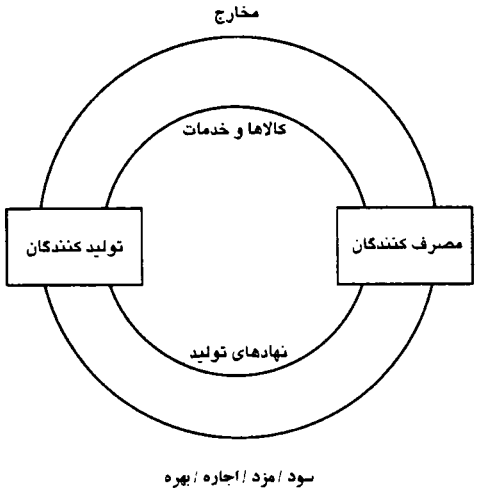
با توجّه به مطالب پیشین، انتظار داریم با جایگزینی «نظام مشارکت» در پی بالا رفتن اشتغال و تولید کل، عرضه کل نیز افزایش یافته، به سمت راست منتقل شود؛ چنان که از نمودار شمارهٔ ۴ پیدا است.



نمودار (۴)

این مطلب از دیدگاه اقتصاد خُرد هم قابل توجیه است؛ چون با کاهش هزینه‌ها (حذف هزینهٔ بهره)، تولید هر بنگاه فزونی گرفته، با انتقال منحنی عرضه به وضعیّت S_1، سطح عمومی قیمت‌ها کاهش می‌یابد؛ البتّه در اثر بالارفتن اشتغال و بهتر شدن توزیع درآمدها، انتظار داریم که تقاضای کل هم به سمت راست (D_1) منتقل شود؛ امّا در مجموع، قیمت‌ها پایین می‌آید. افزون بر این‌که با حذف بهره، بازار پول و سفته‌بازی حذف شده، در نتیجه تورّم‌های پولی نیز از بین می‌رود؛ چنان که حذف بازار وام، موجب حفظ توازن میان گردش کالا (ارزش افزودهٔ واقعی) و گردش درآمد پولی از طرف دیگر می‌شود کـه خـود نقش مهمّی در تثبیت قیمت‌ها و جلوگیری از تورّم دارد.[۷]

اگر دست‌اندرکاران اقتصاد را به دو دستهٔ تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان تقسیم کنیم، روابط حاکم میان آنان را می‌توان در نمودار شمارهٔ ۵ مشاهده کرد.



نمودار (۵)

تولیدکنندگان، کالا و خدمات را به مصرف‌کنندگان عرضه می‌کنند و مصرف‌کنندگان در عوض، نهاده‌های تولید مانند کار، زمین و سرمایه را در اختیار تولیدکنندگان قرار می‌دهند که این، بخش واقعی اقتصاد، و در دایرهٔ داخلی نمودار منعکس است و در دایرهٔ بیرونی، جریان گردش درآمد پولی نشان داده شده است. مصرف‌کنندگان بابت دریافت کالاها، مخارج آن‌ها را به تولیدکنندگان می‌پردازند و در عوض، تولیدکنندگان بابت استخدام عوامل تولید (کار، زمین و سرمایه) که در اختیار مصرف‌کنندگان است، به ایشان مزد، اجاره، و سود می‌پردازند. در اقتصادی که ربا مجاز است، تولیدکنندگان افزون بر این، در ازای وامی که از مصرف‌کنندگان می‌گیرند، به ایشان بهره نیز می‌پردازند. برای درک بهتر مطالب فرض کنید که در اقتصاد ربوی، همهٔ وجوه به شکل وام عرضه می‌شود و هیچ مشارکتی وجود ندارد و سودی داده نمی‌شود.

در اقتصاد بدون ربا، میان نیم‌دایرهٔ بالایی یعنی مخارج در بازار کالا، و نیم‌دایرهٔ پایینی یعنی مزد، اجاره و سود، توازن کامل وجود دارد. اگر فرض کنیم بازار کار و زمین در تعادل است، بازار سرمایه نیز در تعادل خواهد بود؛ زیرا چنان‌چه طرح‌های سرمایه‌ای و تولیدی به ثمر رسد، مصرف‌کنندگان بابت خرید فرآورده‌ها و تولیدات آن‌ها، مخارجی را می‌پردازند.

تولیدکنندگان نیز پس از کسر مزد و اجاره، سود به‌دست آمده را به مصرف‌کنندگان (صاحبان پس‌انداز) می‌دهند؛ در نتیجه، تعادل و توازن تحقّق می‌یابد. اگر به علّت پیش آمدن یکی از خطرها، فعّالیتی به تولید نرسد، خودبه‌خود محصولی ارائه، و مخارجی از مصرف‌کنندگان دریافت نمی‌شود. در این وضعیت، بنگاه مربوط سودی نخواهد داشت و بابت آن نیز وجهی به مصرف‌کنندگان نمی‌پردازد؛ در نتیجه، جریان مخارج با جریان درآمد عوامل تولید در بازار کالا متوازن می‌شود. به بیان دیگر، هر مبلغی که به صورت مخارج خرید کالا از مصرف‌کنندگان به تولیدکنندگان پرداخت شود، درست همان مبلغ به شکل مزد و اجاره و سود از تولیدکنندگان به مصرف‌کنندگان برگردانده می‌شود.

حال اقتصادی ربوی را در نظر بگیرید. وقتی طرحی به همان علّت ذکر شده به بازده نمی‌رسد، در نیم‌دایرهٔ مخارج در بازار کالا، پرداختی از مصرف‌کنندگان به مجری طرح مزبور صورت نمی‌گیرد و درآمدی عاید مجری نمی‌شود؛ امّا در نیم‌دایرهٔ پایین، مجری به علّت تعهّدی که طبق قانون دارد، باید بهرهٔ صاحب وام را بپردازد؛ در نتیجه، مجموعهٔ درآمدی که به شکل بهره و دیگر اشکال درآمد به صاحبان عوامل تولید پرداخت می‌شود، از حاصل جمع مخارجی که در بازار کالا به دست می‌آید، بیش‌تر است. این پدیده، توازن میان گردش درآمد پولی و درآمد واقعی یعنی ارزش افزودهٔ واقعی را بر هم می‌زند و افزایش سطح عمومی قیمت‌ها و تورّم را در پی خواهد داشت.[۸]

۶. عادلانه‌تر شدن توزیع درآمد

نظر به این‌که در نظام مشارکت، پیامدهای مطلوب و نامطلوب فعّالیت اقتصادی متوجّه هر دو طرف قرار داد (عامل و صاحب سرمایه) است، نتایج حاصل از آن نیز در قالب سود و زیان نصیب هر دو می‌شود؛ در حالی که در نظام بهره، وام‌دهنده به دلیل کناربودن از اقتصاد واقعی، همیشه در طرف برنده‌ها قرار دارد و روشن است که در بلند مدّت، دارایی در طرفی جمع می‌شود که همیشه برنده است. این مسأله را می‌توان در مدلی ساده مشاهده کرد؛ برای مثال، فرد A و B هر کدام برای تأسیس یک واحد اقتصادی به یک میلیون تومان سرمایه نیاز دارند که می‌توانند آن را از طریق گرفتن وام از نظام ربوی یا شریک شدن با نظام اسلامی تأمین کنند. حال با توجّه به فرض‌های ذیل، فرد A از نظام ربوی و فرد B از نظام مشارکت تأمین مالی می‌کنند. مفروضات مدل:

۱. نرخ بهره در نظام ربوی برای دوره‌های رونق، عادی و رکود، به ترتیب ۱۵، ۱۰، و ۵ درصد است.

۲. مشارکت بر اساس شراکت در سود و زیان به صورت ۵۰ درصد، و ۵۰ درصد است.

۳. تابع تولید در هر دو مؤسسه مثل هم بوده، از ساختار مالی مستقل است.

۴. فرد A و B هیچ‌کدام از خودش سرمایه‌ای ندارد.

حال با توجّه به این فرض‌ها، توزیع درآمد را در سه وضعیّت تولیدی رونق، عادی و رکود بررسی می‌کنیم.

در هر یک از وضعیّت‌های سه‌گانه، هفت حالت ممکن فرض شده است. با مساوی بودن احتمال وقوع هر یک از آن هفت حالت، جدول ذیل، میزان سود به دست آمده در مقایسه با سرمایه را در هر یک از حالت‌ها در دوره‌های رونق، عادی و رکود نشان می‌دهد.

چنان‌که از جدول مشاهده می‌شود، در دورهٔ رونق، احتمال ضرر مؤسسه فقط یک هفتم است و این در دورهٔ عادی به دو هفتم و در دورهٔ رکود، به سه هفتم می‌رسد و میزان بازده سرمایه در دورهٔ رونق از ۵۰ درصد و در دورهٔ عادی از ۴۰ درصد و در دورهٔ رکود از ۳۰ درصد آغاز می‌شود.

حالت‌های ممکن / نسبت سود به سرمایه	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
دورهٔ رونق	٪۵۰	٪۴۰	٪۳۰	٪۲۰	٪۱۰	۰	-٪۱۰
دورهٔ عادی	٪۴۰	٪۳۰	٪۲۰	٪۱۰	۰	-٪۱۰	-٪۲۰
دورهٔ رکود	٪۳۰	٪۲۰	٪۱۰	۰	-٪۱۰	-٪۲۰	-٪۳۰

حال با توجّه به مفروضات مدل و تعریفی که از دوره‌های سه گانه (رونق، عادی، رکود) داشتیم می‌توانیم جدول توزیع درآمد برای فرد A و وام‌دهندهٔ او، فرد B و شریک او در دوره‌های گوناگون با حالت‌های احتمالی مختلف و سود انتظاری آنان را به‌دست آوریم؛ برای مثال در دورهٔ رونق اگر حالت اوّل رخ دهد، درآمد فرد A و وام‌دهنده به A و فرد B و شریک B به‌صورت ذیل محاسبه می‌شود. بقیهٔ حالت‌ها نیز به همین‌ترتیب محاسبه می‌شود که حاصل آن، جداول صفحه بعد خواهد بود.

سود کلّ بنگاه ربوی و مشارکتی ۵۰۰۰۰۰ = ٪۵۰ × ۱۰۰۰۰۰۰

سهم وام‌دهنده به A ۱۵۰۰۰۰ = ٪۱۵ × ۱۰۰۰۰۰۰

سهم سود فرد A ۳۵۰۰۰۰ = ۱۵۰۰۰۰ - ۵۰۰۰۰۰

سهم فرد B و شریک B ۲۵۰۰۰۰ = ۲ ÷ ۵۰۰۰۰۰

توزیع درآمد در دورهٔ رونق (هزار تومان)

حالت / درآمد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	سود انتظاری (میانگین ۷ حالت)
فرد A	۳۵۰	۲۵۰	۱۵۰	۵۰	-۵۰	-۱۵۰	-۲۵۰	۵۰
وام‌دهنده به A	۱۵۰	۱۵۰	۱۵۰	۱۵۰	۱۵۰	۱۵۰	۱۵۰	۱۵۰
فرد B	۲۵۰	۲۰۰	۱۵۰	۱۰۰	۵۰	۰	-۵۰	۱۰۰
شریک B	۲۵۰	۲۰۰	۱۵۰	۱۰۰	۵۰	۰	-۵۰	۱۰۰

توزیع درآمد در دورهٔ عادی (هزار تومان)

حالت / درآمد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	سود انتظاری (میانگین ۷ حالت)
فرد A	۳۰۰	۲۰۰	۱۰۰	۰	-۱۰۰	-۲۰۰	-۳۰۰	۰
وام‌دهنده به A	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
فرد B	۲۰۰	۱۵۰	۱۰۰	۵۰	۰	-۵۰	-۱۰۰	۵۰
شریک B	۲۰۰	۱۵۰	۱۰۰	۵۰	۰	-۵۰	-۱۰۰	۵۰

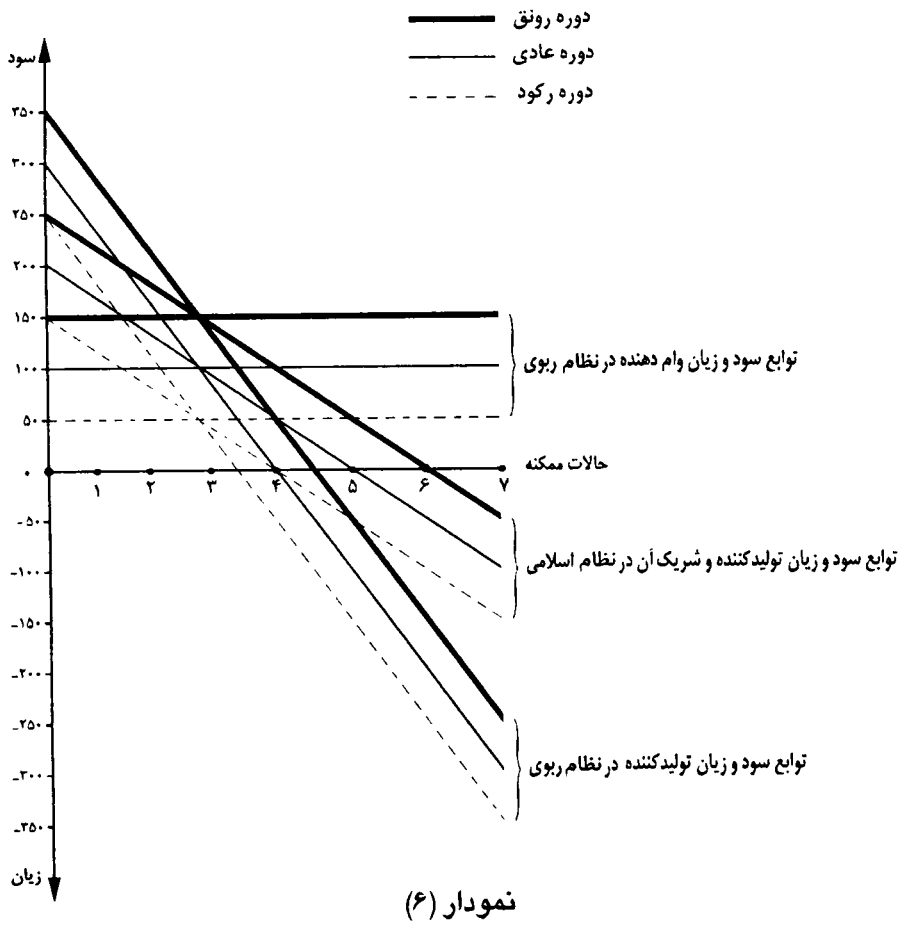
توزیع درآمد در دورهٔ رکود (هزار تومان)

حالت / درآمد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	سود انتظاری (میانگین ۷ حالت)
فرد A	۲۵۰	۱۵۰	۵۰	-۵۰	-۱۵۰	-۲۵۰	-۳۵۰	-۵۰
وام‌دهنده به A	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰
فرد B	۱۵۰	۱۰۰	۵۰	۰	-۵۰	-۱۰۰	-۱۵۰	۰
شریک B	۱۵۰	۱۰۰	۵۰	۰	-۵۰	-۱۰۰	-۱۵۰	۰

تحلیل نتایج

۱. همان‌طور که از جداول توزیع درآمد به دست می‌آید، توزیع درآمد در نظام مشارکت به طور کامل متوازن است؛ به‌خلاف نظام بهره که در هر سه وضعیّت به جز حالت سوم، درآمدهای تولیدکننده و وام‌دهنده همیشه از هم فاصله دارد و این فاصله گاهی به چند برابر می‌رسد.

۲. اگر توابع سود و ضرر را برای تولیدکنندهٔ نظام ربوی و وام‌دهنده‌اش، و تولیدکنندهٔ نظام اسلامی و شریکش رسم کنیم، مطابق نمودار شمارهٔ ۶ خواهد بود که به روشنی، مسألهٔ توزیع خطر و نااطمینانی در نظام مشارکت بین تولیدکننده و صاحب سرمایه و تحمیل تمام نااطمینانی به تولیدکننده در نظام بهره را نشان می‌دهد.

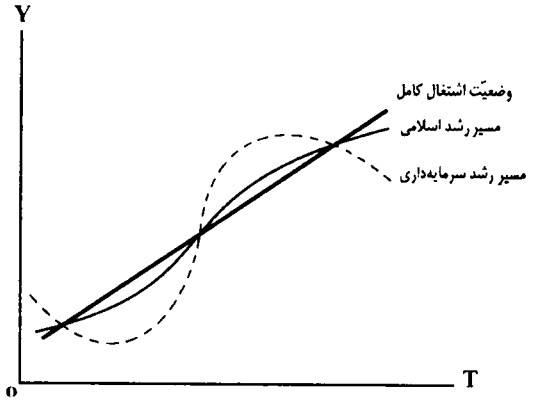


نمودار (۶)

۳. از آن‌جا که در نظام بهره، نرخ بهره همیشه مقدار مثبتی است، رکود، هر چه هم عمیق‌تر باشد، خطری صاحبان سرمایه را تهدید نمی‌کند و همهٔ خطرها متوجّه تولیدکننده است؛ بدین سبب، تولیدکننده از به‌کارگیری سرمایه و گسترش تولید می‌پرهیزد و این خود بر عمق رکود می‌افزاید.

۷. ثبات بیش‌تر اقتصادی

مسیر رشد سرمایه‌داری، همیشه با دوره‌های رونق و رکود اقتصادی توأم است و این از عللی سرچشمه می‌گیرد که مهم‌ترین آن‌ها به نظام بهره بر می‌گردد. تولیدکنندگان نظام سرمایه‌داری، در مواقعی که انتظار بهبود وضعیّت اقتصادی را دارند، برای دست‌یابی به سود بالاتر، به سرمایه‌گذاری گسترده اقدام می‌کنند و این موجب رونق لجام گسیخته می‌شود و مواقعی که انتظار رکود اقتصادی وجود دارد، برای پرهیز از زیان‌های احتمالی، از سرمایه‌گذاری خودداری می‌کنند، و این وخامت بیش‌تر اوضاع اقتصادی و عمیق‌تر شدن رکود را در پی دارد؛ در نتیجه، اقتصاد، همیشه با دوره‌های شدید رونق و رکود مواجه است؛ در حالی که در نظام مشارکت به‌سبب تعدیل سودها و ضررهای احتمالی و تقسیم آن بین تولیدکنندگان و صاحبان سرمایه، نه در حالت بهبود، سرمایه‌گذاری متورّم می‌شود و رونق لجام گسیخته رخ می‌دهد، و نه در وضعیّت رکود به علّت ترس از خطر و نااطمینانی، رکود، عمق می‌یابد؛ افزون بر این‌که به دلیل بالابودن اشتغال و توزیع عادلانهٔ درآمدها، تقاضای کل در اقتصاد اسلامی حالت با ثبات‌تری دارد. این عوامل دست به دست هم داده، مسیر رشد اسلامی را مطابق نمودار شمارهٔ ۷ از ثبات بیش‌تری برخوردار می‌کنند.



نمودار (۷)

۸. بالا رفتن سطح عمومی رفاه

در پی سرمایه‌گذاری بیش‌تر و افزایش تولید، عرضهٔ کلّ کالاها و خدمات زیاد شده، سطح عمومی قیمت‌ها کاهش می‌یابد. از طرف دیگر، به دنبال افزایش اشتغال و عادلانه‌تر شدن درآمدها، تقاضای افراد از کالاها و خدمات فزونی می‌گیرد و در نتیجه، مصرف سرانه در نظام اسلامی، بیش از مصرف سرانه در نظام سرمایه‌داری می‌شود و این بالارفتن رفاه عمومی در جامعه را در پی خواهد داشت؛ چنان‌که اختلاف طبقات درآمدی هم کاهش می‌یابد.

۹. همسویی منافع

در نظام مشارکت، صاحب سرمایه به کامیابی بنگاه، علاقهٔ جدّی و دلبستگی واقعی دارد؛ زیرا سهم سود وی، تابع مستقیمی از سودآوری بنگاه است و طبیعی است که او نیز در پیِ بالابردن کارایی بنگاه بوده، از هر طریقی به بنگاه کمک می‌کند؛ در حالی که در نظام بهره، هدف اصلی دریافت‌کنندهٔ بهره، درآمد خود او است و به درجهٔ کارایی بنگاه چندان دلبستگی ندارد؛ از این رو در نظام مشارکت، هدف صاحب سرمایه با هدف کارفرما هماهنگ است؛ در حالی که در نظام بهره، اگر منافع، تضادّی نداشته باشد که در برخی مواقع دارد، دست‌کم لزوماً همسو نیست.[۹]

۱۰. تطابق با عدل و قسط

در فعّالیت‌های اقتصادی، اعمّ از تولیدی و تجاری، آیندهٔ کار روشن نیست و نتیجهٔ قطعی آن، پس از انجام فعّالیت آشکار می‌شود؛ پس اگر وام‌دهنده، سود معیّن و از پیش تعیین شده‌ای را شرط اعطای قرض قرار دهد، مخاطره‌های احتمالی و عواقب فعّالیت، به طور کامل متوجّه قرض‌گیرنده است؛ همان‌گونه که اگر وی از طریق همین منابع قرض شده به سود سرشاری برسد، وام‌دهنده سهمی افزون بر آن‌چه پیش‌تر تعیین کرده‌اند، نخواهد داشت؛ از این رو اسلام، روابط بین کار و سرمایه را براساس مشارکت عادلانهٔ دو عامل در سود و زیان تنظیم، و گرفتن بهرهٔ ثابت و معیّن عامل سرمایه را تحریم‌کرده است.[۱۰] استاد شهید **مطهری** در این باره می‌نویسد:

فلسفهٔ حرمت ربا این است که جلو قدرت و نفوذ و سیطرهٔ سرمایه گرفته شود. ... در

شرکت سرمایه و کار باید ببینیم که سرمایه در خدمت کار باشد یا کار باید در خدمت سرمایه باشد یا هیچ کدام نباید در خدمت دیگری باشد. ... در ربا، مزد در عوض کار قطعی سرمایه نیست؛ حتّی مشروط به بقا و ادامهٔ وجود سرمایه هم نیست. سرمایه، چه کاری بکند و چه نکند، مزد قطعی خود را می‌خواهد بگیرد و باز سرمایه چه در جریان کار ضربه ببیند، مزد خود را می‌گیرد؛ بلکه فرضاً خودش ضربه ببیند؛ ترمیم شده باید به صاحبش رد شود. این امور است که تسلّط سرمایه را بر کار اثبات می‌کند و قدرت اقتصادی را در اختیار سرمایه قرار می‌دهد؛ کمااین‌که در شرایط کارگری و کارخانه‌داری اگر سرمایه ملزم باشد که مزد کارگر را به هر حال، چه کار بکند و چه نکند بدهد، ضررهای وارد بر بدن کارگر را جبران کند و به اصطلاح او را در مقابل بیماری‌ها (بدون کسری از مزد) بیمه کند، به علاوه در آخر مدّت او را جوان کند؛ یعنی نیروهای تلف شدهٔ او را جبران کند، بلکه اگر بمیرد، دو مرتبه زنده شدهٔ او را به او تحویل دهد، در این صورت، بُرد با کارگر است و کارخانه، در استخدام کارگر قرار گرفته است و هرگز برای کارخانه‌دار چنین کارخانه‌داری صرف نمی‌کند. گذشته از این‌که چنین چیزی عملاً امکان‌پذیر نیست؛ پس، از نظر شکل، رابطهٔ سرمایه و کار نباید به نحوی باشد که نفوذ و قدرت و امتیازات بیش‌تر را به سرمایه بدهد؛ بلکه باید لااقل هم ترازوی یک‌دیگر باشند و یا باید قدرت کارگر بیش‌تر باشد. «ربا» ظالمانه‌ترین شکل رابطهٔ کار و سرمایه است.[11]

۱۱. ارزش یافتن نیروی انسانی

همراه با کوشش برای افزایش تولید و به ثمر رساندن طرح‌های سرمایه‌گذاری، زمینهٔ بروز استعدادهای مدیریّت و ظهور ابتکار در فرایند تولید گسترش می‌یابد. از مدیران مبتکر که سابقهٔ درخشانی در سودآور کردن فعّالیت‌های اقتصادی دارند، به طور طبیعی استقبال می‌شود و همهٔ صاحبان وجوه، به مشارکت با ایشان تمایل می‌یابند. این پدیده، موجب افزایش تقاضای مشارکت با مدیران مبتکر و در نتیجه، افزایش هزینهٔ فرصت سرمایهٔ انسانی در اقتصاد خواهد شد. در نظام سرمایه‌داری، سرمایه‌گذاران و مدیران ناگزیرند منبعی بیابند که طرح آنان را تأمین مالی کند؛ بدین‌سبب، به طور قهری به تمام شرایط وام‌دهنده تن می‌دهند؛ در حالی که در نظام مشارکت، عکس این پدیده رخ می‌دهد و

صاحبان وجوه به علّت مسدودشدن راه‌های رباخواری و سفته‌بازی به سرمایه‌گذاری در طرح‌های تولیدی ناگزیر می‌شوند و در جست‌وجوی اشخاص صاحب تجربه و مدیر برمی‌آیند تا مشارکت آنان سودآور باشد. از این رهگذر، اثر مثبتی در اقتصاد نمایان می‌شود و توزیع دوبارهٔ درآمد از صاحبان وجوه یا سرمایه‌های مادّی، به دارندگان سرمایهٔ انسانی صورت می‌گیرد.[۱۲]

انتقادهای وارد بر نظام مشارکت و پاسخ آن‌ها

اگرچه از طرح «نظام مشارکت» در مجامع علمی، مدّت زمان بسیاری نمی‌گذرد، در همین مدّت کم، مورد توجّه افراد فراوانی به ویژه اقتصاددانان مسلمان قرار گرفته است. آنان با بررسی زوایای گوناگون نظام جدید خواسته‌اند به کاستی‌های نظری و عملی آن پی ببرند و در این زمینه با انتقادهایی مواجه بوده‌اند. اگرچه غالب آن‌ها از عدم شناخت درست نظام سرچشمه گرفته و به‌تدریج با روشن‌شدن ابعاد آن، منتفی شده‌اند، برخی عمیق و با توجّه کامل طرح شده‌اند. اشکالات مهم را می‌توان در چند محور اساسی بررسی کرد.

۱. کاهش پس‌انداز کلّ جامعه

گفته می‌شود که با تحریم ربا، پس‌اندازکنندگان، پاداش مطمئنّی به نام «بهره» را از دست می‌دهند و در اثر آن، اشخاصی که اهل مخاطره نیستند و به انگیزهٔ بهره‌مندشدن از درآمد مطمئن پس‌انداز می‌کردند، انگیزهٔ خود را از دست می‌دهند، و این به معنای کاهش پس‌انداز کل در اقتصاد است.

به این اِشکال در چند مرحله پاسخ می‌دهیم.

یک. عدم اطمینان به درآمد آینده، نه تنها موجب کاهش پس‌اندازها نمی‌شود، بلکه ممکن است آن‌ها را افزایش دهد.

دو. این اشکال، از این فرض سرچشمه می‌گیرد که «در نظام بهره، همهٔ درآمدهای ناشی از پس‌انداز، مطمئن، و در نظام مشارکت، همهٔ آن‌ها نامطمئن است» و این فرض صحّت ندارد.

سه. بر فرض که نااطمینانی موجب کاهش پس‌انداز شود، در نظام مشارکت، عواملی وجود دارد که آن را جبران می‌کند.

چهار. این اشکال دست کم در جوامع اسلامی وارد نیست.

حال توضیح هر یک از این مراحل:

مرحلهٔ اوّل: **مارشال**، بر اساس مشاهدات تصادفی معتقد شد که افزایش در بی‌اطمینانی به آینده، احتمالاً به کاهش پس‌انداز می‌انجامد و آن را در قالب داستانی بدین مضمون بیان کرد:

> **یک روستایی زحمتکش، تَرک‌خوشی کرده که ثروت ناچیزی اندوخته بود و دید که دستی تواناتر این اندوخته‌ها را از وی گرفته، به صورت هشداری همیشگی برای همسایگانش درآمد که تا می‌توانند دم را غنیمت شمرند و خوش باشند.**[۱۳]

این مسأله بعدها مورد توجّه اقتصاددانان قرار گرفت تا تحقیقی در این‌باره داشته باشند. یکی از نخستین کوشش‌ها دربارهٔ فرموله کردن مسألهٔ انتخاب بین سطوح مصرف و پس‌انداز به وسیلهٔ **فیشر** (۱۹۳۰) صورت گرفت. وی الگویی دو دوره‌ای را ارائه داد که مصرف‌کننده، رتبه‌بندی رجحان بین مصرف حال و آینده را دارد. **فیشر** در این الگو چنین استدلال می‌کند که ریسک درآمد (بی‌اطمینانی به درآمد آینده) نرخ رجحان زمانی را کاهش، و به این ترتیب، پس‌انداز جاری را افزایش می‌دهد.

بولدینگ در سال ۱۹۶۶ مسأله را دوباره بررسی، و نتیجهٔ **فیشر** را تأیید کرد و گفت:

> **هر قدر ریسک درآمد آینده بیش‌تر باشد، انگیزهٔ تأمین آینده به بهای چشم‌پوشی از مصرف حال، بیش‌تر خواهد شد.**[۱۴]

متناقض بودن پاسخ‌های تحقیقاتی **فیشر** و **بولدینگ** با مشاهدات اتفاقی انجام شده به وسیلهٔ **مارشال**، **سندمو** (۱۹۷۰) را به تحقیق و بررسی بیش‌تر واداشت. وی که به اعتقاد خود تناقض را حل کرده، می‌گوید:

> **اختلاف این افراد در این واقعیّت نهفته است که آن‌ها به یک نوع بی‌اطمینانی اشاره ندارند. در حالی که بولدینگ دربارهٔ بی‌اطمینانی مربوط به درآمد غیرسرمایه‌ای بحث می‌کند، مارشال، اثر بی‌اطمینانی نسبت به بازده سرمایه‌گذاری را مورد بحث قرار داده است. نقش پس‌انداز در دو مورد یاد شده کاملاً متفاوت است؛ بنابراین اگر سرمایه‌های**

موجود در معرض خطر نباشند و تنها درآمد آتی در چنین وضعی قرار گیرد، پس‌انداز در صورتی افزایش می‌یابد که ریسک ناپذیری نسبی، بیش‌تر از واحد باشد.[15]

این مورد که به آن «خطر درآمد» اطلاق می‌شود، به وسیلهٔ **بولدینگ** (۱۹۶۶)، **فلیز**(۱۹۶۷)، **لیلاند** (۱۹۶۸)، **هان** (۱۹۷۰) و **سندمو** (۱۹۷۰) بررسی شد. آنان به این نتیجه رسیدند که واکنش منطقی شخص به افزایش خطر درآمد، افزایش پس‌انداز است که با ریسک‌ناپذیری (محافظه‌کاری) ارتباط مستقیم دارد.

سرانجام **سندمو** خصوص درآمد حاصل از پس‌انداز و ناطمینانی دربارهٔ آن را تحقیق کرد. وی در این تحلیل، عبارت «اسلاتسکی» مانندی را به دست آورد و دریافت که با در نظر گرفتن مفروضات مشخّصی دربارهٔ تابع خطر ناپذیری، وقتی نرخ بازده پس‌انداز مشخّص نباشد، ابتدا اثر جانشینی ظاهر می‌شود که به کاهش سطح پس‌انداز می‌انجامد؛ امّا سپس اثر درآمدی نیز پدید می‌آید که به افزایش سطح پس‌انداز منجر می‌شود؛ بنابراین، اثر کلّ افزایشِ خطر سرمایه نامشخّص است. تحقیقات بعدی، مثل کارهایی که **بلاک و هانیکد** در سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۵ انجام داد. یافته‌های **سندمو** را تأیید کرد؛[16] پس فرض این‌که «با نااطمینانی شدن درآمد حاصل از پس‌انداز، سطح پس‌انداز کل کاهش می‌یابد»، نه از جهت نظری و نه از جهت تحقیقات تجربی، فرض ثابت شده‌ای نیست.

مرحله دوم: همان‌طور که گذشت، فرض منتقد بر این است که حرکت از نظام بهره به سوی نظام مشارکت، به معنای حرکت از نظامی مطمئن به سوی نظامی است که هر نوع کسب درآمد از طریق پس‌انداز، با خطرهای مهم و نااطمینانی‌هایی توأم است که دیگر هیچ انگیزه‌ای برای پس‌اندازکننده نمی‌گذارد؛ در حالی که این فرض در هر دو طرف، ناتمام است. در نظام سرمایه‌داری طیف گسترده‌ای از دارایی‌ها برای پس‌اندازکننده وجود دارد؛ برای مثال در امریکا انواعی از دارایی‌ها وجود دارد که به ترتیب خطر عبارتند از: گواهی سپرده، اسناد خزانه، وجوه بازار پول، اسناد صندوق‌های تعاونی، سهام صنعتی ممتاز، سهام عادی و سرانجام قراردادها و مزایای آینده که صاحبان پس‌انداز به طور معمول، ترکیبی از این دارایی‌ها را که به بهترین وجه نیازشان را تأمین می‌کند، برمی‌گزینند. به عبارت دیگر، در نظام سرمایه‌داری، افراد دارایی‌های خود را از یک نوع

خاص انتخاب نمی‌کنند؛ بلکه ترکیبی از انواع داریی‌ها با بازدهی بسیار، متوسّط و کم، با خطرهای مشابه را بر می‌گزینند. از طرف دیگر، معنای نظام مشارکت این نیست که فعّالیت‌های شکل گرفته بر اساس آن، همیشه و همگی با خطرها و نااطمینانی‌های مهم توأم باشد؛ بلکه در برخی از انواع آن ـ اگرچه ممکن است بازده آن‌ها در مقایسه با انواع دیگر کم‌تر باشد ـ احتمال ضرر و حتّی احتمال پایین آمدن سود از مقدار معیّنی، خیلی ناچیز است؛[17] بنابراین، صاحبان پس‌انداز همانند نظام سرمایه‌داری می‌توانند با گزینش ترکیبی از انواع مشارکت‌ها، پس‌اندازهایشان را به سرمایه‌گذاری تبدیل کنند و در عین حال، افراد ریسک گریز می‌توانند از راه‌های مطمئن مشارکت بهره‌مند شوند.

مرحله سوم: محقّقانی چون **ندیم‌الحق** و **میرآخور** بر مبنای تحقیقی نشان داده‌اند که حرکت به سوی نظام مالی اسلامی بدون بهره در وضعیّت خاصّی به افزایش نرخ بازده می‌انجامد؛ در نتیجه، افزایش بی‌اطمینانی که ممکن است از حذف دارایی‌های بی‌خطر سرچشمه بگیرد، بر اثر بالارفتن نرخ بازده پس‌انداز، جبران شده، به این ترتیب، سطح پس‌انداز کل بدون تغییر باقی می‌ماند و حتّی ممکن است در پس‌اندازها افزایش هم پدید آید.[18]

مرحله چهارم: با قطع نظر از پاسخ‌هایی که داده شد، باید به این نکته توجّه داشت که در جوامع اسلامی، بسیاری از مردم به لحاظ رعایت موازین شرعی، به پس‌انداز بر اساس نظام بهره حاضر نیستند. در فعّالیت‌هایی که شبههٔ ربوی دارد، شرکت نمی‌کنند، و با حذف بهره و برقراری نظام مشارکت، انگیزهٔ پس‌انداز و مشارکت در فعّالیت‌های اقتصادی در آنان افزایش می‌یابد؛ بنابراین با اطمینان می‌توان گفت که در جوامع اسلامی، اجرای نظام مشارکت نه تنها پس‌اندازها را در سطح کلّ اقتصاد کاهش نمی‌دهد، بلکه موجب افزایش آن نیز خواهد شد؛[19] به طوری که امروزه، برخی از بانک‌های غربی برای جذب پس‌انداز مسلمانان مقیم اروپا در کنار بانکداری ربوی، از ابزارهای مالی اسلامی نیز استفاده می‌کنند.

۲. مشکل نظارت

در نظام بهره، نتیجهٔ فعّالیت اقتصادی به وام‌دهنده ارتباطی ندارد؛ در حالی که در نظام مشارکت به مقتضای شرکت، سود و زیان مؤسسه، سود و زیان صاحب سرمایه به‌شمار

می‌آید؛ بنابراین، لازم است صاحب سرمایه بر تمام مراحل فعّالیت مؤسسه نظارت کند تا نخست این که کارفرما برخلاف قرار داد رفتار نکند و دوم آن‌که برخلاف واقع گزارش ندهد و این امر، مشکل بزرگی به نام «مشکل نظارت» را در پی دارد. این مشکل به دو صورت طرح شده است:

الف. به دلیل عدم امکان نظارت، نظام مشارکت عملی نیست.

ب. به دلیل بالابودن هزینهٔ نظارت، نظام مشارکت کارا نیست.

الف. مسألهٔ امکان نظارت: امروزه به دلیل بزرگ‌بودن مؤسسات، پیچیده‌بودن خطوط تولید، گسترده‌بودن حوزهٔ فعّالیت ـ به طوری که گاهی برخی از شرکت‌ها به صورت چند ملّیتی اداره می‌شوند ـ امکان هر گونه نظارتی از صاحبان پس‌انداز سلب می‌شود؛ بنابراین، بر فرض کم «نظام مشارکت» برای کارگاه‌ها و مغازه‌های کوچک و محلّی به دلیل امکان نظارت ممکن باشد نمی‌تواند به صورت نظام فراگیر جایگزین نظام بهره شود.[۲۰]

پاسخ: در عصر حاضر، فعّالیت‌های بسیار بزرگی که در اساس بر نظارت متّکی است، در جهان اقتصاد جریان دارد که مشکل نظارت نه تنها آن‌ها را محدود نکرده؛ بلکه روز به روز بر فعّالیت‌های آن‌ها افزوده می‌شود. در این‌جا به توضیح برخی از آن فعّالیت‌ها می‌پردازیم.[۲۱]

۱. فعّالیت شرکت‌های بیمه طیّ مدّتی طولانی، گواه این مطلب است که می‌توان با ابداع روش هایی کارا گزارش‌های خلاف واقع را از بین برد یا به حداقل رساند. پوشش روزافزونی که این صنعت ارائه می‌کند، این واقعیّت را بیان می‌دارد که صنعت مزبور به راه‌هایی دست یافته است که خدمات بیمه را در زمینه‌هایی عرضه کند که پیش‌تر به علّت عدم وجود اطلاعات کافی، امکان عرضهٔ آن میسّر نبود.

۲. در شرکت‌های سهامی، حجم بسیاری از سهام به سهامداران جزء تعلّق دارد؛ به طوری که سهام افراد در مقایسه با کلّ دارایی‌های شرکت ناچیز است و هر سهامدار به دلیل بالابودن هزینهٔ نظارت به تنهایی نمی‌تواند بر اقدام‌های مدیران نظارت داشته باشد؛ امّا در عمل با در نظر گرفتن تمهیداتی چون حسابرسی سالانه، شرکت‌های سهامداران در مجمع سالانه، انتخابی بودن هیأت مدیره و... امکان تخلّف مدیران به حداقل می‌رسد.

۳. افزون بر شرکت‌های سهامی، در حال حاضر نظام‌های پیچیده‌تری از نظام مشارکت

در سود و زیان هستند که سابقهٔ عملکرد بسیار خوبی نیز دارند. تمام نظام‌های مالیاتی که در آن‌ها مالیات‌ها به طور مستقیم وصول می‌شود، نوعی مشارکت سود و زیان است. در برخی از کشورهای توسعه یافته چون امریکا، مالیات‌های مستقیم ۸۰ درصد کل مالیات‌های وصول شده را تشکیل می‌دهد. نظام مالیات مستقیم می‌تواند به نوعی نظام مشارکت در درآمد دولت و مردم تلّقی شود؛ زیرا در حدّ معیّنی از درآمد که در جهت تحقق نامعلوم است، از مردم مالیات گرفته می‌شود. هر سال میلیون‌ها نفر مؤدّی مالیاتی، درآمد خود را گزارش کرده، بر اساس آن، مالیات متعلّقه را می‌پردازند. هزینه‌های نظارت به وسیلهٔ دولت صرف می‌شود تا درآمد افراد به درستی برآورد شود. وجود چنین نظامی، عملی بودن آن را به اثبات می‌رساند. افزون بر این‌ها انعطاف‌پذیر بودن نسبت‌های مشارکت تا حدّ بسیاری می‌تواند مشکل نظارت را حل کند به این معنا که صاحب سرمایه به همان میزان که از اطلاعات و امکان نظارت دور می‌افتد، نسبت مشارکت در سود را بالا می‌برد و این موجب می‌شود که مدیران در ارائه اطلاعات به‌موقع و درست، انگیزه بیابند؛ گذشته از این‌که مسائلی چون واهمهٔ از دست دادن حُسن شهرت در بازار اعتبار یا استفاده از سازوکارهایی چون گرفتن وثیقه، حسابرسی، شرکت در هیأت مدیره، کنترل‌های تصادفی و دیگر انواع نظارت‌ها، مدیران را از دادن اطلاعات خلاف واقع باز داشته، نظارت را ممکن می‌سازد.[۲۲]

ب. مسألهٔ هزینه‌بر بودن نظارت: برتری نمایان نظام بهره، در ویژگی آن، یعنی حداقل‌کردن هزینه است. قراردادهای وام، دارای هزینه‌های سازمانی پایین هستند؛ بدین سبب در سرتاسر دنیا از محبوبیّت ویژه‌ای برخوردارند. هزینه‌های نظام مشارکت به طور عمده از این واقعیّت سرچشمه می‌گیرد که شریک بودن در بنگاه، فرد را ملزم می‌کند که برای حفظ منافع خودش دربارهٔ فعّالیت‌های بنگاه هوشیاری و دقّت بیش‌تری داشته باشد، و این هزینه‌ها چنان بالا است که بر اعتبار نظام جدید، سایهٔ تردید می‌افکند.[۲۳]

در پاسخ باید گفت:

نخست آن که فعّالیت و گسترش روزافزون شرکت‌های بیمه، شرکت‌های سهامی، شرکت‌های سرمایه‌گذاری، و ... از این حقیقت حاکی است که می‌توان بر هزینه‌های نظارت فائق آمد.

دوم این که در شیوه‌های عملی و اجرایی نظام مشارکت، جایگاهی برای مشارکت‌های فردی در نظر گرفته شده؛ امّا بیش‌تر معامله‌ها به شکل نهادی بوده، مؤسّسات مالی بزرگ با تشکیلات تخصّصی، عهده‌دار سازمان‌دادن آن خواهند بود؛ برای مثال بانک سرمایه‌گذاری تخصّصی در بخش کشاورزی با جذب پس‌اندازهای مردم به وکالت از طرف صدها هزار نفر که هر کدام با پس‌اندازهای کوچک و بزرگ در بانک مذکور سپرده‌گذاری کرده‌اند، به سرمایه‌گذاری مستقیم یا مشارکت در سرمایه‌گذاری‌های کشاورزی اقدام خواهد کرد. روشن است که در این صورت، به سبب تشکیلاتی بودن نظارت، هزینهٔ نظارت پایین می‌آید؛ زیرا هزینه‌های ثابت، بر همهٔ طرح‌ها سرشکن می‌شود؛ به طور مثال با تهیهٔ بولتن خبری که از قیمت‌های عمده فروشی و خرده‌فروشی محصولات کشاورزی، بذر، سموم، کود و ... حکایت می‌کند، همین‌طور با تهیهٔ ملاک‌هایی از میزان هزینهٔ متوسّط، و برداشت متوسّط در زمین‌های گوناگون، بانک می‌تواند بر ده‌ها هزار طرح نظارت کرده، هزینهٔ نظارت را به حداقل برساند. این فرایند، انگیزهٔ گزارش کذب را از بین می‌برد. از طرف دیگر به دلیل تخصّصی بودن فعّالیت‌ها، مؤسسات مالی در اندک زمانی با ابداع و به کارگیری روش‌های متنوّع می‌توانند گزارش‌های خلاف را به حداقل رسانده، هزینه‌ها را کاهش دهند.

سوم این که کامیابی نظام مالیاتی مستقیم در کشورهای توسعه یافته، بیانگر این است که در صورت لزوم، نهاد مجهّزی از طرف دولت می‌تواند امر نظارت بر فعّالیت شرکت‌ها را به عهده گرفته، حقوق صاحبان سهام را استیفا کند. روشن است که در این صورت، به دلیل توزیع هزینه‌های ثابت این نهاد بر هزاران شرکت، هزینه متوسّط نظارت کاهش می‌یابد؛ بنابراین می‌توان گفت: نظام مشارکت به دلیل نیاز به نظارت، در مقایسه با نظام بهره، هزینه دارد (به ویژه در مرحلهٔ گذر به سوی شیوه‌های کارای نظارت)؛ امّا این هزینه‌ها آن اندازه نیست که بتواند مزایای نظام مشارکت را خنثا کند؛ چنان‌که در نظام مالیات مستقیم با این‌که در مقایسه با نظام‌های دیگر مالیاتی هزینه بر است، به دلیل مزایای آن، هیچ وقت کنار گذاشته نمی‌شود.

۳. پایین آمدن انگیزهٔ تولید

استیگلیتز (۱۹۷۴) و **جنسن** و **مکلینگ** (۱۹۷۶) سرمایه‌گذاری را در نظر می‌گیرند که طرح سرمایه‌گذاری در دسترس او است؛ ولی وجوه لازم را برای تأمین آن در اختیار ندارد. اگر این سرمایه‌گذار، وجوه مورد نیاز خود را از طریق انتشار سهام تأمین کند (چون در منافع طرح، کم‌تر از صددرصد سهیم خواهد شد) مدت زمانی که برای ادارهٔ آن صرف می‌کند، به اندازه‌ای نیست که اگر مالک کلّ طرح بود، صرف می‌کرد. از سوی دیگر اگر وی از طریق استقراض، منابع لازم را برای اجرای طرح تأمین کند، انگیزه‌اش برای کار کم‌تر کاهش می‌یابد؛ زیرا در غیر حالت ورشکستگی، منافع کامل را از هر گونه افزایشی در سود به دست خواهد آورد؛ بنابراین به نظر *استیگلیتز*، **جنسن** و **مکلینگ**، تأمین مالی از طریق استقراض، روشی است که موجب گسترش طرح می‌شود بدون این‌که انگیزه‌های لازم را از بین ببرد. خلاصه برای سرمایه‌گذار دو راه وجود دارد: یکی عرضهٔ سهام که ریسک و نااطمینانی را میان مالکان توزیع می‌کند و دیگری استقراض که به بیش‌تر شدن ارزش طرح از طریق اثر انگیزشی می‌انجامد.[۲۴]

این اشکال، ظاهری روشن و موجّه دارد؛ ولی در تحلیلی واقع‌بینانه، ضعف‌های متعدّدی در آن به چشم می‌خورد.

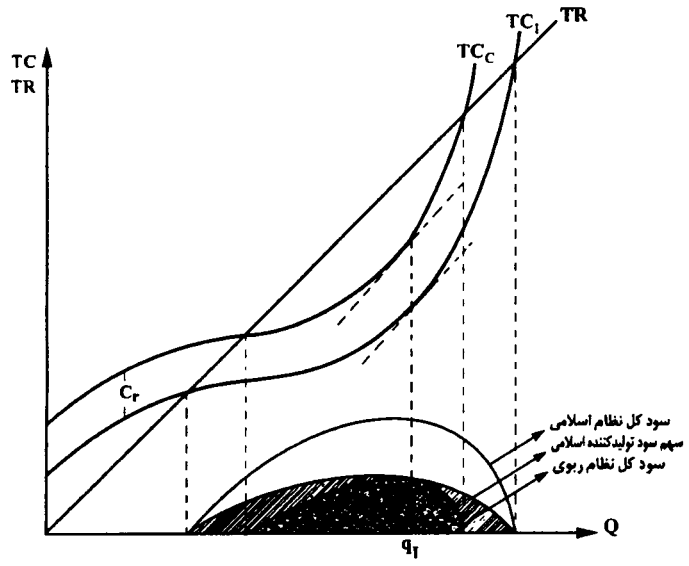
یک. با بررسی چگونگی تأمین مالی مؤسسات و بنگاه‌های مهم و معتبر می‌بینیم که اغلب می‌کوشند تا سرمایه‌های مورد نیاز مؤسسه را به روش ترکیبی، از فروش سهام و استقراض تأمین کنند که این امر، زمینهٔ مطالعات دقیق‌تری را فراهم می‌آورد. به‌طوری که **داس** (۱۹۷۸ ـ ۱۹۷۷) با ارائه الگویی، وصف متفاوتی را ارائه می‌کند. از دیدگاه وی، در دنیایی که بنگاه‌هایی با کیفیت‌های متفاوت در آن وجود دارند، وام، نشانهٔ اعتبار و کیفیت بنگاه است. در حالت تعادل، ارزش بنگاه به طور تنگاتنگ، با نسبت میزان وام به سهام ارتباط دارد. بر اساس این نظریّه، چنان چه ورشکستگی پرهزینه باشد، به نفع بنگاه نیست که وام بیش‌تری در ساختار سرمایهٔ خود داشته باشد.[۲۵]

دو. همان‌گونه که از فرض‌های **استیگلیتز**، **جنسن** و **ملکینگ** به دست می‌آید، آنان بحث را دربارهٔ کسی طرح کرده‌اند که با اطمینان خاطر می‌داند افزون بر تحصیل هزینهٔ بهره، سودی مطمئن خواهد داشت؛ بنابراین اگر آن سود خالص برای خودش باشد، انگیزهٔ

بیش‌تری برای کوشش می‌یابد؛ در حالی که این مفروضات خلاف واقع است. چنان‌که در بحث نااطمینانی گذشت، کدام تولیدکننده و سرمایه‌گذار چنین اطمینانی از آینده دارد؟ بر همین اساس می‌بینیم که **گروسمن و هارت** در سال ۱۹۸۲ در اصل نظریّه با آنان هم عقیده می‌شوند؛ امّا فرضی را مطرح می‌کنند که از اساس، نظریّهٔ مذکور را متزلزل می‌کند و آن فرض، این است:

مدیر (سرمایه‌گذار) باید توجّه داشته باشد که اگر به جای سهام از وام استفاده کند، جریمه‌های ورشکستگی، تأثیر بسیاری خواهد داشت.[۲۶]

سه. همان‌طور که پیش‌تر گذشت، مشارکت در سود بنگاه برای صاحبان پس‌انداز در تحلیل خُردی، شبیه مالیات بر سود است و هیچ تأثیری در نقطهٔ تولید و حداکثر کردن سود ندارد. به عبارت دیگر، چنان که در نمودار شمارهٔ ۸ دیده می‌شود، نقطهٔ تولید برای تولیدکننده‌ای که بخشی از سود را در اختیار دیگری می‌گذارد (در اختیار دولت به صورت مالیات بر سود یا در اختیار صاحب پس‌انداز به شکل سهم سود) با تولیدکننده‌ای که کلّ سود از آن او است، فرق نمی‌کند. (هر دو در نقطه q_1 تولید می‌کند) در حقیقت سود او موقعی حداکثر می‌شود که سود کل، حداکثر شود؛



نمودار (۸)

بنابراین، اختصاص بخشی از سود به صاحب پس‌انداز (شریک) در حداکثرکردن سود بنگاه که نتیجهٔ آن حداکثرکردن سود خود او است، تأثیری ندارد. به ویژه با توجه بـه ایـن‌که تولیدکننده می‌داند با دادن این بخش از سود، افـزون بـر ایـن‌که صـاحب سـرمایه را در خطرهای احتمالی و هزینه‌های ناشی از آن شریک خود می‌کند، یکـی از اقـلام هـزینه (هزینه بهره؛ C_r) را هم نمی‌پردازد، و این موجب کاهش هزینهٔ کل از TC_c به TC_I و افزایش دامنه و مقدار تابع سود می‌شود که در نمودار شمارهٔ ۸ به روشنی پیدا است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: سیدعبّاس موسویان: ***پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در اقتصاد اسلامی***، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی، ۱۳۷۶.

۲. ایرج، توتونچیان: ***پول و بانکداری اسلامی***، ص ۴۱۳.

۳. مسعود خان: ***مطالعات نظری در بانکداری اسلامی***، ص ۱۴۷؛ ایـرج تـوتونچیان: ***پـول و بـانکداری اسلامی***، ص ۴۱۵؛ سیدکاظم صدر: ***اقتصاد صدر اسلام***، ص ۳۰۴ و ۳۰۵؛ سی.جی.مک‌کنا: ***اقتصاد عدم اطمینان***، فصل چهارم، و رفیع‌خان: ***مطالعات نظری در بانکداری اسلامی***، ص ۱۹۵.

۴. ایرج، توتونچیان: ***مجموعه مقالات چهارمین سمینار بانکداری اسلامی***، ص ۱۰۱، پاورقی ۲۳.

۵. سـیدکاظم، صـدر: ***اقـتصاد صـدر اسـلام***، ص ۳۰۱، صـدر؛ سـید مـحمدباقر ***اقـتصاد مـا***، ج ۲، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.

۶. سیدکاظم صدر: ***اقتصاد صدر اسلام***، ص ۳۰۵؛ ایرج، توتونچیان: ***مجموعه مقالات چهارمین سمینار بانکداری اسلامی***، ص ۹۶؛ نجات‌الله صدیق: ***صد سؤال و صد جواب دربارهٔ بانکداری اسـلامی***، ص ۷۸.

۷. علی ماجدی و حسن گلریز: ***پول و بانک از نظریه تـا سـیاست‌گذاری***، ص ۲۱۸؛ ایـرج، تـوتونچیان: ***چهارمین سمینار بانکداری اسلامی***، ص ۹۶؛ سیدکاظم، صدر: ***اقتصاد صدر اسلام***، ص ۳۰۴.

۸. سیدکاظم صدر: ***اقتصاد صدر اسلام***، ص ۳۰۶ ـ ۳۰۸.

۹. سیدمحمدباقر صدر: ***اقتصاد ما***، ج ۲، ص ۲۳۷.

۱۰. سید علی‌اصغر، هدایتی: ***مجموعه مقالات سمینار اقتصاد اسلامی***، ج ۳، ص ۴۷.

۱۱. مرتضی مطهری: ***ربا، بانک، بیمه***، ص ۳۱ ـ ۳۴.

۱۲. سیدکاظم صدر: ***اقتصاد صدر اسلام***، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.

۱۳. ندیم‌الحق، عبّاس میرآخور: ***مطالعات نظری در بانکداری اسلامی***، ص ۱۹۷.

۱۴. همان.

۱۵. همان.

۱۶. ر.ک: همان، ص ۱۹۷ ـ ۲۰۳.

۱۷. ر.ک: سیدعبّاس موسویان: *پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در اقتصاد اسلامی*، ص ۱۴۷ به بعد.

۱۸. ندیم‌الحق و عباس میرآخور: *مطالعات نظری در بانکداری اسلامی*، ص ۲۱۴.

۱۹. سیدکاظم صدر: *اقتصاد صدر اسلام*، ص ۳۰۴.

۲۰. مسعود خان: *مطالعات نظری در بانکداری اسلامی*، ص ۱۶۲ ـ ۱۶۶.

۲۱. همان.

۲۲. ندیم‌الحق و عبّاس میرآخور: *مطالعات نظری در بانکداری اسلامی*، ص ۲۴۳ ـ ۲۴۴.

۲۳. غلامرضا مصباحی: *مجموعه مقالات سومین سمینار بانکداری اسلامی*، ص ۸۱؛ مسعود خان: *مطالعات نظری در بانکداری اسلامی*، ص ۱۵۱.

۲۴. مسعود خان: *مطالعات نظری*، ص ۱۵۰.

۲۵. همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲۶. نظریه‌پرداز مهم اقتصادی مینسکی (Minsky) نیز ریشهٔ بحران و ورشکستگی بنگاه‌ها و به دنبال آن، ورشکستگی مؤسّسات پولی را خروج بنگاه‌ها از «دایرهٔ ایمنی تأمین سرمایه» و به عبارت دیگر، استفاده از استقراض به جای فروش سهام می‌داند.